

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۵ سپتمبر ۲۰۱۱

در حواشی قتل "ربانی"

۲

ربانی از تیزاب پاشی تا کابل سوزی

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که «کرا کشتی تا کشته شدی زار؟ تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت؟»
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

در زندگینامه مختصر ربانی می خوانیم که وی بعد از سه سال و چند ماه اقامت در مصر و ختم دوره ماستری وقتی در اواخر دهه شصت میلادی قرن گذشته به وطن عودت نمود، بعد از مدتی در همکاری با برخی از استادان دیگر پوهنچی "شرعیات" پوهنتون کابل در جمع هیأت مؤسس "نهضت اسلامی" بنیان "سازمان جوانان مسلمان" را گذاشتند.

مطلب بالا، نه تنها بهتان نیست بلکه در این روز ها که یاهو سرایان و خودفروختگان در صدد آنند تا از وی "قزل ارسلان" دیگری ساخته و آب بحر را نیز برای شمردن صفحات کتاب مدح وی جهت "تر" کردن "سرانگشت" کافی نمی دانند، در تمام نشرات اعم از داخلی و یا خارجی در آن مورد قلم فرسائی می نمایند. با در نظر داشت تمام قلم فرسائی ها و تأکیدی که در این مورد از طرف هواداران راستین و "سگان هر سوار" در آن مورد صورت می گیرد، جا دارد معنای آن حرکت را در افغانستان و تأثیرات آن را بر حیات مردمان آن از نزدیک مورد مذاقه قرار بدهیم.

قبل از آن که به ایجاد "سازمان جوانان مسلمان" و نقش تاریخی جنایتکارانه و خاینانه آن در افغانستان بپردازیم، هرچند مختصر باید افزود:

افغانستانی که امروز می‌شناسیم از زمانه‌های خیلی دور بدین طرف، در مقاطع مختلف تاریخی از آن جایی که در کنار زادگاه بزرگترین آئین‌ها در شرق یعنی "کیش زردشتی"، "میترائی" و "مزدکی" و ... ، محل تقاطع فرهنگها و ادیان متفاوت نیز بوده است، ادیانی که با تمام اختلافات عمیق بین هم در داخل افغانستان امکان پرورش لازم را برای خود یافته و از طرف مردم بدون تعصب و تنگ نظری پذیرفته و یا رد گردیده اند؛ مگر در هر دو حالت اصل مماشات، تسامح و تحمل عقیدتی به مثابه بخشی از روان شناسی اجتماعی مردم در بستر زمان شکل گرفته بود. چنانچه در کنار آتشکده‌های زردشتی در اوج مدنیت زردشتی در خود بلخ ما شاهد معابد بودائی نیز هستیم به همین سان در کابل قدیم معابد بودائی، شیوائی و زردشتی چنان در کنار هم ساخته شده اند تو گوئی آنها انسانهای عصر امروز بوده که با تأسف جانشینان آنها قرن‌ها به عقب کشیده شده اند؛ از آن هم گذشته حتا وقتی اعراب بر میهن ما یورش آورده و بعد از حدود دو و نیم قرن قادر شدند مقاومت مردم را در هم شکسته و دین شان را بر آنها بقبولاند، اگر از دوران کوتاه دولت متعصب "سلطان محمود غزنوی" بگذریم، تا همین اواخر مردم افغانستان را از لحاظ عقیدتی شاید بتوان، با تفاهم ترین مردم جهان نامید.

از آن دور ها بر می‌گردیم به زمان مقارن ایجاد "سازمان جوانان مسلمان" یا همان "نهضت اسلامی" به گفته‌ی هوادارانش و استفاده‌ی ابزاری از اسلام یا ورود اسلام سیاسی در افغانستان.

گذشته از مذاهب مختلف اسلامی که باز هم به غیر از زمان محدود صدارت هاشم جلاد این دیره دونی انگلیسی الاصل، در تمام دوران از آزادی‌های عبادی خویش برخوردار بودند در افغانستان از اقلیت‌های مذهبی به صورت خانواده‌هایی چند، "یهودها" بودند و حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار هندو در سراسر افغانستان.

یهودها که تا قبل از ایجاد کشور صهیونیستی اسرائیل به خصوص جنگ ۶ روزه عرب و اسرائیل در ۱۹۶۷ برای قرن‌ها در افغانستان زندگی نموده بودند، با وجود تمام تقلب و رباخواری آنها، در تمام تاریخ نمی‌توان حتا یک مورد را یافت که مردم خاص به خاطر اعتقاد مذهبی، مزاحم شان شده باشد.

واما هندو ها که رویهمرفته در تمام افغانستان به خصوص کابل، قندهار، چاریکار، جلال آباد جمعیت‌های بیشتری از آنها اقامت داشتند، تا همین دیروز یعنی تا قبل از استقرار حاکمیت قرون وسطائی منادیان "اسلام سیاسی" در افغانستان، به جرأت می‌توان نوشت که از تمام آزادیهای مذهبی برخوردار بودند. آنها نه تنها در کابل چند "درمسال" داشتند، بلکه حتا در ولایاتی که تا حدودی بیشتر زیر تأثیر مذهب بودند مانند قندهار و جلال آباد نیز از داشتن عبادت گاه‌های شان برخوردار بودند، شاید بتوان گفت به همین علت است که آنها وقتی به اجبار ترک وطن کردند و به هندوستان و یا سایر کشور ها کوچیدند، هیچ گاهی هویت افغانی شان را زیر سؤال نبرده و در همه جا با افتخار گفته اند، که ما افغان هستیم.

از همزیستی صلح آمیز بین معتقدان مذاهب مختلف در کشور ما، ضرب المثل‌هایی به وجود آمده بود که دقت در آنها می‌تواند برای انسان قرن ۲۱ نیز آموزنده باشد، مانند: عیسی به دین خود موسی به دین خود، بز از پای خود آویزان است گوسپند از پای خود، کسی ترا به عوض او دوزخ نمی‌فرستد و ده‌های دیگر.

بر همین مبنا بود که وقتی رفع حجاب در افغانستان رویدست گرفته شد، به غیر از مقدار اندکی خشونت در قندهار که آنهم ملهم از دستان توطئه‌گرانه انگلیس و پاکستان بود، در سایر نقاط افغانستان تا حدودی با بی تفاوتی و زیر شعار "هرکس مرد شود کلاه خود را نگهدارد" به کمترین مقاومتی رو به رو شد، رفع حجاب که در نخست تا حدودی، حد و اندازه‌ای داشت به مرور زمان کارش به جایی رسید که هنر پیشگان هندی باید از آن می‌آموختند؛ مگر مردم در قبال آن کمترین عکس‌العملی نشان نداده، آنی که موافق بود، بدون حجاب ظاهر می‌شد و آنی که

مخالف بود با حجاب و چادری. تصمیم‌گیری و حل‌قضیه در عمل به دوش خانواده‌ها و سلطه فرهنگی آنها گذاشته شد بود.

نمایش التزام عملی به اسلام یعنی نماز خواندن و روزه گرفتن نیز با آن که از لحاظ اعتقادی اکثریت افراد تارک نماز و روزه خور، خود را مسلمان می‌دانستند امری نبود که اجباری در آن وجود داشته باشد.

در اینجا من حافظه تمام خوانندگان این مقال را که سن شان بیش از ۵۰ سال باشد، به یاری و شهادت می‌طلبم. شما خود به یاد بیاورید آیا وقتی در آن زمان به یکی از ولایات سفر می‌کردید، و سرویس بین راه در هنگام نماز می‌ایستاد کسی از شما می‌خواست که به نماز ایستاده شوید تا چه رسد به آن که به انجام آن مجبور تان ساخته و یا توهینی به شما روا دارد، به یقین جواب تان "نه" است آنهم به درستی چهار چند حرف عادی. به همین سان باشندگان کابل همه به یاد دارند که هنگام رمضان، نه تنها نانوائی‌ها کار شان را مطابق معمول انجام می‌دادند حتا در مرکز شهر یعنی در "پل باغ عمومی" صد متر دور تر از "ریاست تبلیغ شؤون اسلامی" وزارت اطلاعات و کلتور یعنی در تمام "بولانی پزی" ها غذا صرف می‌شد، فقط برای حفظ ظاهر، درب ورودی اصلی مسدود بود مگر درب عقب دکان چارپلاق باز.

دختران مکاتب همان طوری که می‌خواستند، لباس می‌پوشیدند. هرگاه مدیر مکتب اندکی سخت گیر می‌بود دختران وقتی داخل مکتب می‌شدند دامن‌ها را پائینتر می‌بستند، اما وقتی خارج می‌شدند نظر به قد و اندام شان تا دو بلست بالای زانو نیز دامن‌ها را بالا می‌کشیدند، تمام اینکار در جلو چشم تمام مردم صورت می‌گرفت، هیچ کسی هر قدر هم متعصب می‌بود به خود حق نمی‌داد تا از موضع قیم و شبان مردم به آنها دستور داده در لباس دیگران مداخله نماید، چون اصل بر آن بود که "بز از پای خود آویزان است گوسپند از پای خود".

اما وقتی "ربانی" و سایر مصر رفته‌ها از آنجا برگشتند و به پاسخ نیاز مبرم امپریالیزم و ارتجاع در تقابل مشروط، موقت و ظاهری با حریف سوسیال امپریالیستی و در تقابل مطلق و دایم با فرزندان صدیق مردم، "سازمان جوانان مسلمان" را اساس گذاشتند، کار به کجا کشید؟ باز هم از حافظه جمعی تمام مردمی که بیش از نیم قرن عمر دارند، کمک می‌خواهم:

مگر بار اول با ایجاد همان "نطفه خبیثه" نیزاب پاشی بر روی دختران مکاتب آغاز نیافت؟ مگر بار اول از طرف همان "نطفه خبیثه" صحن پوهنتون کابل با خون پاک فرزند دلیر و پاکباز میهن "سیدال قهرمان" به جرم اختلاف عقیده رنگین نگردید؟ مگر به دنبال ایجاد آن نهاد ظلمت گرا و دهشت افکن، در لیلیه‌ها در هنگام رمضان درب اتاقهای محصلانی که نه به روزه اعتقاد داشتند و نه هم روزه می‌گرفتند، شکستاده نشد؟ مگر ده‌ها محصل در لیلیه پوهنتون، لیلیه پولی تخنیک و لیلیه‌های مؤسسات تربیه معلم و مکاتب لیلیه از طرف این اجاره داران دین لت و کوب نشدند؟

تمام آن اعمال به چه معناست؟

همه در یک کلام به معنای گرداندن چرخ تاریخ به عقب و دین را از یک مسأله شخصی و اعتقادی به یک امر سر کاری مبدل ساختن است. دین که در کلیت خود می‌باید از دید یک معتقد "رابطه بین خالق و مخلوق" را بازتاب دهد، به یک باره به وسیله مشتی از افراد میهن فروش و استخباراتی، به امر کنترول حزبی مبدل شده، زیر عنوان امر به معروف و نهی از منکر در ادامه کارشان تا توانستند، از انسانهای بی‌گناهی که جرمشان فقط سر برهنه شان بود، سریریدند، در کوره‌های خشت پزی سوختاندند، با دستان بسته به امواج خروشان دریا سپردند، بر زنان همدیگر زیر نام غنیمت تجاوز نموده به مثابه کنیز از آنها استفاده نمودند.

برهان الدین ربانی که در کنار اخوانی ها امروز عده ای وجدان باخته نیز بر مرگش ماتم گرفته اند، با آمدن از مصر در همسویی با سایر همقطاران، به دنبال آن که "نهضت اسلامی" را بنیان گذاشتند، و با تیزاب پاشی شهرت نیک!! خویش را کمائی نمودند و با خون سیدال ها وضوی بردگی استعمار گرفتند، به همان جا بسنده نکرده در سال ۱۳۵۳ با فرار از افغانستان، تمام آنها خود را به مثابه یک ابزار بی مقدار در خدمت پاکستان قراردادند.

از آن به بعد آنها نه به عنوان فرزندان افغان که می بایست حامی منافع افغانستان می بودند، بلکه به مثابه نوکران و مزدوران بی مقدار پاکستان و استخبارات نظامی آن کشور یعنی "آی.اس.آی" به علاوه آن که در تمام افغانستان از در رقابت باهم و رقابت بااستعمار روس، تمام زیر ساختهای اقتصادی و اجتماعی کشور را به عمد و به دستور پاکستان نابود نمودند، در خارج از افغانستان یعنی در پاکستان و ایران و چه بسا در کشور های دیگر نیز که نویسنده از آن اطلاع ندارد، جوانان کشور را که نمی خواستند رسن رقیب و بردگی روس را برگردن حمل نمایند به صد ها و هزار ها تن به قتل رسانیدند.

مردم دلیر و درد کشیده افغانستان!

به گواهی جم غفیری از آن پناهندگان میهن ما که بین سالهای ۵۹ و ۶۰ در پاکستان زندگانی می نمودند، احزاب اسلامی مستقر در پاکستان، که همه شاخه هائی بودند، که از همان نطفه خبیثه "سازمان جوانان مسلمان" سرزده بودند، به خصوص حزب اسلامی "گلبدین" و جمعیت اسلامی "ربانی" بیش از ۱۰۰۰ جوان محصل و متعلم را که با هزاران امید از چنگال روسها و مزدورانش فرار نموده بودند، در پاکستان به ویژه در شهر پشاور با قساوت و ددمنشی یک حیوان درنده سر بریده، از خون هریک از آنها برای خود پول و اجرتی از جانب پاکستان و اعراب به دست آورده اند.

هموطن رنجکشیده! مادری که چشم به راه و در انتظار برگشت فرزندان هستی؛ اینک یک تن از آنانی که دستش به خون فرزند دلبندت رنگین بود، به خاک افتاد، مگر افسوس که بدون حضور در یک محاکمه انقلابی و بدون پاسخدهی به پرسش های مادران، خواهران، همسران و سایر عزیزان از دست رفته، به زیاله دان تاریخ فرستاده شد. اینها اعم از زنده و یا مرده سزاوار مرگهای به مراتب دهشتناکتر از آنند که ربانی با آن مواجه شد. مرگهائی که قبل از مردن ریختن آبرو و شرف شان را در یک دادگاه انقلابی خود تصدیق نمایند، مرگی که "زیر تف لعنت" مردم غرق شوند، مرگی که هیچ یک از نوکران هم مانند شان به خود جرأت ندهد تا به خاطرش نوحه سرانی نماید.

خلاف تبلیغات مثنی خود فروخته که اکنون برای مرگ آن جلاد اشک تمساح ریخته وی را مرد صلح، صفاء و مهربانی معرفی می دارند، تاریخ سه دهه اخیر گواهی می دهد که وی نیز به مانند سایر همقطاران اعتقادی اش در حدی که برایش مقدور بوده از ریختن خون فرزندان صدیق این میهن ابا نورزیده است. چنانچه سه تن از قومندانهایش "احمد شاه مسعود، ذبیح الله و اسماعیل خان" که در واقع سه پایه قدرت ربانی را در افغانستان می ساختند، در تمام مدت به عوض مبارزه علیه اشغالگران روسی، ضمن سازش و عقد معاهدات علنی و مخفی با آنها، در پروان - کاپیسا، در کوهدامن، در کوه صافی، در قندوز، در اندراب، در بدخشان و تخار، در مزار و در هرات به صد ها انقلابی و رزمنده آزادیخواه را از دم تیغ گذرانیده اند که در تمام این جنایات حکم و تأیید "امیر جمعیت اسلامی" یعنی ربانی خونخوار را با خود داشته اند. از آن گذشته در جریان تمام ۱۴ سال مبارزه علیه اشغال روسها، ربانی به مثابه یک طرف جنگ های داخلی در رقابت با گلبدین از خون مردم درد مند افغانستان آسیاب استعمار و ارتجاع را به دوران انداخته است.

ربانی که از تیزاب پاشی شروع و در مسلخ پاکستان به هزاران جوان افغان را سلاخی نموده بود، به پاداش آنهمه خیانت در حق کشور و جنایت در حق فرزندان آن، با استحاله قدرت در کابل، در واقع از طرف روس و پاکستان به قدرت رسانیده شد.

اینجاست که دور دیگری از حیات نکبتبار تیزاب پاش دیروزی آغاز می یابد. عناصری که دیروز بر روی دختران مردم زیر نام مبارزه با بی حجابی و بدحجابی، تیزاب می پاشیدند، به یمن الطاف استعمار حاکم بر سرنوشت و حیات و ممات مردم کشور گردیدند.

هموطنان عزیز! که در در جریان سگ جنگی های احزاب اسلامی در کابل اقامت دارید! باشندگان مظلوم افشار نانکچی!

مردم رنجکشیده و آواره کارته سخی، قلعه شاده، پل سرخ و سایر نقاط کابل! چرا سکوت نموده اید و نمی خواهید علیه این جنایتکار و قاتل فرزندان تان در پیشگاه تاریخ اقامه دعوا نمائید، مگر تنها خانه ما در جریان این لشکر کشی به تاراج رفته است؟ مگر تنها بیش از ده تن از اعضای خانواده، اقارب و دوستانم را من در لشکر کشی های ربانی - مسعود در کابل از دست داده ام؟ اگر این طور نیست چرا همه ساکت مانده اید و به خود حرکتی نمی دهید تا لااقل مزدوران جنایتکاران نتوانند تاریخ زندگانی تان را مطابق میل خود رقم زنند.

هموطنان!

از چه می ترسید؟ از این که باز هم دار و دسته مسعود- ربانی فاجعه افشار را بر سر تان بیاورند؟ از این که بر دخترکان کمتر از ۵ سال تجاوز دسته جمعی انجام دهند؟ از این که پسران نوبالغ تان را زیر نام کاتب، مورد تجاوز جنسی قرار دهند؟ سر انجام از مرگ؟

مگر نمی دانید که ترس از مرگ دهشتناکتر از مرگ است؟ مگر نمی دانید در جایی که نمی توان زندگی کرد، مرگ خودش بهترین نجات است؟

پس بیائید، قلم بردارید! دهن باز کنید! بنویسید! صحبت کنید! و با هر آنچه در حد توان و امکان نزد تان موجود است این قاتل بیرحم را که در کشتار کابل همسان با گلبدین و مسعود خون ۶۵ هزار انسان بیگناه را به گردن دارد، افشاء نمائید! نگذارید یک مشتی میهن فروش، خاک فروش و مکتب فروش بر مرگ این جلاد نوحه "فرزندان مسلم" را بخوانند! از جنایات ربانی در کابل، در پاکستان، در تخار، در مزار، در بدخشان و در هرکجا که خیر دارید با وضاحت بنویسید!

بنویسید که ربانی قاتل سفاکی بود که از تیزاب پاشی بر روی دختران تان آغاز کرده و سر انجام شهر زیبای تان را به ویرانه ای تبدیل نمود که زاغ در آن نتواند اقامت نماید.

ربانی تیزاب پاش، بعد از کشتن ۶۵ هزار نفر در کابل، بر مبنای همان تعلقات فکری - عقیدتی و روابط مخفی استخباراتی، وقتی از آمدن طالب باخبر شد، به جنایات قبلی خود اکتفاء ننموده با فرستادن میلیونها پول نقد و ارسال سیل اسلحه، از آن از گوربرخاستگان تاریخ استقبال نمود، همین استقبال بود که طالب را برای بیش از ۴ سال بر میهن ما حاکم ساخت. حاکم ساخت تا هرچه روشنائی بود خاموش سازد و همه جا را سیاه و تاریک ساخته فقط به تاریکی حق حیات قایل شود.

مگر همین ربانی نبود که به دنبال سقوط مزار به دست طالب و کشته شدن دیپلمات های ایرانی که همه جواسیس آن کشور بودند و وظیفه شان جاسوسی برای "واواک" ایران بود، از رژیم ولایت فقیه خواست تا با فرستادن لشکر به افغانستان، انتقام خون دیپلماتها در واقع فرار خودش را از آنها بگیرد؟

مگر همین ربانی نبود که وقتی بادرانش بنای خشم بر طالب گرفتند، و زیر نام مبارزه علیه طالب و القاعده از فضاء کشور ما را زیر شدید ترین بمباردها قرار دادند، وی از امریکا و انگلیس به صورت مکرر خواست تا هر چه بیشتر بم افکنند؟ مگر همین ربانی و دارو و دسته افغانستانی - خراسانی اش نبودند و نیستند که ناتو را به خاطر مروت بالای مناطقی از افغانستان و خارج از آن ملامت کرده و می کنند، که چرا به قدر کافی بمب نمی ریزند و مماشات می کنند؟

هموطن رنج کشیده و درد مند!

اگر مشتی از ارذل و اوباش و مشتی از میهن فروشان بی مقدار، می خواهند با تکرار دروغ ها و تعریف های شان ذهنیت نوبلگان را در مورد این قاتل و جنایتکار شکل دهند، همه ما وظیفه داریم تا حد اقل به خاطر صیانت از ذهن های پاک فرزندان این کشور وقایع را همانطوری که بود و است بنویسیم و نگذاریم تا دریوزه گران از آن جلاد سیمای یک انسان با مروت را ترسیم نمایند.

هموطن آزاده!

وقتی مزدوران بیمقدار ناتو زبان به تمجید از آن عجوزه هزار داماد قدرت های استعماری می کشانند، مگر این میهن بر من و تو و آن دیگری حق ندارد تا پا پیش گذاشته، آن فرزند ناخلفش را به درستی بشناسانیم تا نکند، آیندگان در آن مسیر گام گذارند؟

در مقابل تمام تعریف هائی که از این قصاب کابل می نمایند، مگر نفس اطاعت وی از اشغالگران و تلاش به خاطر استحکام دولت دست نشانده، آن ننگ تاریخی نیست که می باید بار بار و به تکرار از آن یاد کرد؟

هموطنی که حاضری به خاطر دفاع از دین و مذهب، تا پای جان ایستاده شوی، مگر اعمال "ربانی" و تمام دارو دسته اخوانی اش نبود، که تنها در شهر کابل بیش از ۵۰ هزار افغان هموطن ما را از اسلام، از خدا، از قرآن و از محمد منتفر ساخته به دامن امپریالیزم غرب انداخت؟

از دید این قلم، ربانی اگر در تمام عمر خود، چنان آدم بی آزاری هم می بود- که نبود- تا بودا هم باید از وی درس بی آزاری را فرا می گرفت، همین که در سنگر دفاع از اشغالگران و به خاطر تحکیم پایه های دولتی که محصول اشغال است، کشته شده است، کافیت تا وی را در کنار جنایاتش از تیزاب پاشی تا کابل سوزی، خاین به کشور نیز بنمام.

ادامه دارد